

تبیین تأثیر جهانی شدن بر دیپلماسی فرهنگی در روابط بین‌الملل با تأکید بر نظریه‌ی صلح‌سازی

امیر مسعود شهرام نیا^۱ و نازنین نظیفی نائینی^۲

(تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۶، تاریخ پذیرش: ۹۳/۶/۳)

چکیده

دیپلماسی فرهنگی به عنوان رکن اصلی دیپلماسی عمومی و قدرت نرم، در روابط بین‌کشورها مورد توجه است. هدف اصلی دیپلماسی فرهنگی، تلاش در جهت گفت و گوی فرهنگی در سراسر جهان، ایجاد روابط سازنده، بهبود ارتباطات و همکاری، جلوگیری از سوء تفاهم، کاهش درگیری‌های اجتماعی و فرهنگی و پیامدهای آن‌ها و ترویج صلح و ثبات جهانی از طریق تقویت و حمایت روابط فرهنگی است. جهانی‌شدن نیز که یک پیشروی در بین‌الملل‌گرایی است، عاملی کلیدی برای تمرین دیپلماسی است. پروسه‌ی جهانی شدن به ویژه در بعد فرهنگی، می‌تواند فرصت‌هایی برای دیپلماسی فرهنگی در فضای جهانی ایجاد نماید. این پژوهش، در صدد یافتن تأثیر جهانی‌شدن به عنوان متغیری مستقل و تأثیرگذار بر رهیافت دیپلماسی فرهنگی به عنوان یک متغیر وابسته و تأثیرپذیر است. با در نظر گرفتن این امر که در فرآیند جهانی‌شدن، نقش فرهنگ به طور فزاینده‌ای به سطحی جهانی مرتبط گردیده، پژوهش مزبور در صدد پاسخ به این سوال است که آیا این فرآیند، همان‌گونه که هانتینگتون پیش‌بینی می‌کرد، به برخورد تمدن‌ها می‌انجامد و یا به افزایش همکاری در روابط بین‌الملل منجر می‌گردد؛ همچنین با تأکید بر «نظریه‌ی صلح‌سازی»، این پژوهش در صدد تبیین فرصت‌های جهانی‌شدن برای دیپلماسی فرهنگی است.

نتایج حاصله نشان می‌دهد، فرهنگ جهانی‌شدن و روابط بین‌المللی، به طور فزاینده‌ای در حال وابسته شدن به یکدیگرند؛ زیرا تسلط بر این سه مقوله، یک کشور و یا افراد را برای قدرتمند شدن و نفوذ در همکاری، صلح و همبستگی توانمند می‌سازد و این مهم با اتخاذ دیپلماسی فرهنگی در جریان روابط کشورها محقق خواهد شد.

۱. عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (نویسنده‌ی مسئول) Nazifi.nazanin@gmail.com

کلید واژه: جهانی شدن، دیپلماسی فرهنگی، قدرت نرم، نظریه‌ی صلح سازی

مقدمه

هدف اصلی دیپلماسی فرهنگی، توانا سازی گفت و گوی فرهنگی در سراسر جهان برای ایجاد روابط سازنده، بهبود ارتباطات و همکاری و جلوگیری از سوء تفاهم‌ها، و کاهش درگیری‌های اجتماعی و فرهنگی و پیامدهای آن است. دیپلماسی فرهنگی قطعا مفهومی جدید نیست؛ ایده‌ها، شیوه‌ها و کالاهای فرهنگی که در طول قرن‌های گذشته‌ی تاریخ بشر پدید آمده و پایه و اساس روابط ساخته شده بر پایه‌ی درک متقابل اند، بر این موضوع شاهد و گواه‌اند. در این زمینه می‌توان به فعالیت‌ها و همکاری‌های دو جانبه در حوزه‌های هنر، ورزش، ادبیات، موسیقی، علوم، اقتصاد و سیاست، اشاره نمود.

امروزه به دنبال پدیده‌ی جهانی شدن، شاهد ارتباط و به هم وابستگی هر چه بیشتر مناطق، کشورها، محلات و شهروندان مناطق مختلف جهان با یکدیگر هستیم، و از همین رو، سیاست‌های بین‌المللی نیز در حال پیچیده‌تر و چند لایه شدن هستند. با پایان یافتن جنگ سرد، بازیگران دولتی و غیر دولتی، اهمیت یافتند و ایده‌های سنتی در مورد حاکمیت، شروع به تغییر نمود. در این میان، بازیگران غیر دولتی به طور فزاینده‌ای نفوذ یافتند و بیشتر مردم در هر دو روابط بین‌المللی رسمی و غیر رسمی، از طریق تکامل بازار جهانی، ارتباطات و تکنولوژی ارتباطات، درگیر شدند. بدین ترتیب، در پاسخ به این تغییرات در روابط بین‌المللی باید گفت، نقش دیپلماسی فرهنگی با هدف کمک به گسترش دسترسی دیپلماسی فراتر از دولت، برای ارتباطات دولتی، از طریق تغییر شکل و تکمیل ابزارهای سیاست خارجی با روشی جدید و اتخاذ ابزارهای کشورداری و در نتیجه فرموله کردن قدرت هوشمند در تعاملات جهانی، موثرتر گردیده است.

در حالی که رویکردهای سیاسی و اقتصادی قدرت سخت مهم و ضروری‌اند، دیپلماسی قدرت نرم می‌تواند بین این رویکردها تعادل برقرار کرده، و در واقع به نتایج مثبت بیشتری برای قدرت نرم دست یابد. دیپلماسی فرهنگی، شکلی از "قدرت نرم" است و به ناچار ضروری است که به طور فزاینده به بخش قابل توجهی از ابزار امور بین‌الملل یک کشور تبدیل شود.

توانایی تحت تأثیر قرار دادن سایر کشورها با منابع قدرت نامحسوس مثل فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. امروزه، فرهنگ مشخص می‌کند که چه کارهایی باید مورد بررسی و ارزشیابی قرار گیرد، و این بدین معنی است که افراد برخوردار از فرهنگ‌های مختلف، مشکل بیشتری در تعامل، تفاهم و در نهایت مذاکره‌ی با یکدیگر خواهند داشت. فرهنگ، مفهوم گسترده‌ای است که به توصیف مسائل

اساسی در ذهنیت و رفتار انسان مانند زبان، سنت، ایدئولوژی، روش و سبک می‌پردازد.

امروزه در فضای جهانی شدن، مذاکره، به نوبه‌ی خود، بخشی از فعالیت‌های انسانی در ارتباط با حل مشکل است، که با روش‌های مسالمت‌آمیز، متمایل به حل اختلاف و صلح بین ملت‌ها است. پیچیدگی گسترده‌ی ثبات وضعیت امنیتی و بازسازی، نیازمند سطح بالایی از وابستگی است، و در عمل، موجد صلح، هم‌افزایی توسعه‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از طریق سازمان‌های مختلف می‌شود. هدف از تئوری صلح‌سازی، تبدیل منازعات و درگیری‌ها در راهی سازنده به ایجاد محیطی مساعد برای صلح پایدار است. قابل ذکر است، فرهنگ علاوه بر این که می‌تواند واسطه‌ی اتصال مردم و جامعه گردد، توانایی آن را دارد که اجزای مختلف جامعه را از هم متمایز و جدا کند. فرهنگ عامل اصلی و تعیین‌کننده‌ای است که می‌آموزد مردم چگونه یکدیگر را درک نموده و در مورد اختلافات خود، به چه‌سان مذاکره کنند؛ بنابراین به اشتراک‌گذاری فرهنگ، در میان کشورها برای اتصال و ارتباط افراد در درک متقابل و همکاری در عرصه‌ی بین‌المللی، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

فرهنگ به مثابه‌ی یک شیوه، به مردم و دولت‌ها می‌آموزد که نشان دهند چه کسانی هستند و چگونه قدرت خود را اثبات و روابط پایداری را ایجاد کنند.

دیپلماسی فرهنگی را می‌توان به عنوان تمرین استفاده از منابع فرهنگی به منظور تسهیل دستیابی به اهداف سیاست خارجی، و روابط فرهنگی بین‌المللی را به عنوان تمرین استفاده از منابع دیپلماتیک به منظور تسهیل دستیابی به اهداف سیاست فرهنگی تعریف نمود.

به طور خلاصه، در خصوص روابط بین فرهنگی و دیپلماسی آن باید گفت، این روابط در سه پدیده‌ی تاریخی جنگ، مذهب و استعمار ریشه دارد. در کشاکش جنگ‌های ایران با یونان و روم در دوران باستان و جنگ‌های صلیبی در دوره‌ی میانه و حتی جنگ افغانستان در عصر حاضر، همواره، ارتباطات میان تمدنی رخ داده که موجب بازنگاه داشتن درهای مذاکره، مبادله و ارتباطات گردیده و کاهش تنش و بازگشت صلح و امنیت را در پی داشته است. در مجموع، شاید همان گونه که کارل دوئیچ و ارنست هاس، نظریه‌ی همگرایی را مطرح کرده اند، بتوان چنین گفت: فرهنگ، پدیده‌ها و طرح‌های فرهنگی، همچنین دیپلماسی فرهنگی - با نگاهی کارکردگرایانه - سبب همگرایی و در نهایت صلح‌سازی می‌گردند؛ زیرا ارتباطات و تبادل فرهنگی، زمینه ساز هم‌نوایی منطقه‌ای و جهانی و گسترش همکاری و همفکری بین‌المللی و زمینه ساز برای همگرایی ملت‌ها و در نهایت دست‌یابی به همکاری‌های فرهنگی به ویژه در شرایط بحرانی و جنگ منطقه‌ای است.

جهانی شدن

در ارائه‌ی تعریف جهانی شدن می‌توان گفت، اختلاف نظرها و سردرگمی‌ها درباره‌ی پدیده‌ی مزبور، غالباً از تعریف آن آغاز می‌شود. تعریف دقیقی از جهانی شدن نمی‌توان به دست آورد، هرچند مفهوم آن از جستارهای بسیار رایج و معمول حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری و روزنامه‌ای است؛ در نتیجه، ارائه‌ی تعریفی جامع از آن دشوار است (آشفته تهرانی، ۱۳۸۶: ۱۱). از سویی، نوپا بودن مطالعات و نظریه‌پردازی‌های انجام شده درباره‌ی جهانی شدن، و چند وجهی بودن و پیچیدگی پدیده‌ی مزبور از دیگر سو، سبب گردیده تا تعریف‌های ارائه شده از جهانی شدن، از تنوع زیادی برخوردار گردد. تعابیر «فشرده‌ی جهان»، «وابسته شدن بخش‌های مختلف جهان»، «افزایش وابستگی و درهم تنیدگی جهانی»، «فرآیند غربی کردن و همگون سازی جهان»، «ادغام همه‌ی جنبه‌های اقتصادی در گستره‌ای جهانی»، «پهناور شدن گستره‌ی تأثیر گذاری و تأثیر پذیری کنش‌های اجتماعی»، «آزادسازی دولت‌ها و کاهش محدودیت آن‌ها در فعالیت میان کشورهای مشابه دیگر، از جمله تعریف‌های ارائه شده برای جهانی شدن است (شهرام نیا، ۱۳۸۵: ۳۷). جهانی شدن، به گونه‌ای یک تغییر کمی و هم تغییری کیفی است؛ به بیان دیگر، فرآیندی است که در آن محدودیت‌های جغرافیایی کم رنگ می‌شود، سرعت ارتباط در سراسر جهان در تمام جنبه‌های زندگی گسترش و تعمیق می‌یابد و مردم از مسائل بین‌المللی و جهانی آگاه می‌گردند.

برخی از مباحث کلیدی نظریه پردازانی چون مارتین آلبرو، رونالد رابرتسون، آنتونی گیدنز و دیوید هاروی برای ارائه‌ی تعریفی دقیق از جهانی شدن، مطلوب است. دیوید هاروی در نظریه‌ی خود در باب جهانی شدن، از تئوری زمان و فضا استفاده می‌کند. وی محور تعریف خود را دو عنصر «فشرده‌ی در زمان و مکان» و «کاستن از فاصله‌ها» می‌داند؛ بدین معنی که هر اتفاقی در هر گوشه از دنیا به سرعت به اطلاع همگان می‌رسد و زمان و مکان، عملاً معنای خود را از دست می‌دهد. همان‌گونه که مک لوهان نیز به دلیل همین فشرده‌ی در زمان و مکان، اصطلاح «دهکده‌ی جهانی» را مطرح نمود.

از دید مک لوهان، ظهور ماهواره‌ها و بسط جهانی پوشش رسانه‌ای، به غلبه بر فواصل زمانی و مکانی منتهی شده و جهان را در هیئت دهکده‌ای کوچک به یکدیگر متصل، مرتبط و نزدیک ساخته است (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۱۵۷). همین مفهوم، مورد تأکید گیدنز نیز قرار گرفته است؛ از نظر وی، جهانی شدن، چونان آشکارترین و پیچیده‌ترین جنبه‌ی عالی مرحله‌ی تجدد، یعنی «کنش از دور و با فاصله» است که به واسطه‌ی برهم خوردن نظم و رابطه‌ی سنتی میان زمان - فضا یا به قولی «جدایی زمان و فضا» ممکن شد. گیدنز

در ساده ترین تعریف، جهانی شدن را « به هم وابستگی ای » می‌داند که زندگی در دنیای جهانی تر - یعنی در دنیای به هم وابسته تر - رخ داده‌های یک سوی جهان، مستقیماً بر وقایع سوی دیگر جهان تأثیر می‌گذارد (گیدنز، ۱۹۹۱: ۵۷). رابرتسون نیز ضمن تأکید بر مفهوم در هم فشردگی جهان و تبدیل آن به مکانی واحد که در بر گیرنده‌ی همه‌ی مؤلفه‌های بشری از فرد و جامعه‌ی ملی گرفته تا نظام جوامع باشد، بر عنصر " آگاهی " به عنوان نقطه‌ی عطف این فرآیند تأکید می‌ورزد (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۳۵). مارتین آلبرو نیز ادغام در یک جامعه‌ی جهانی واحد را در عصر جهانی، پیش شرط جهانی شدن می‌داند.

همان گونه که مطرح شد، ارائه‌ی تعریفی دقیق و جامع از جهانی شدن، دشوار است، با این وجود، بر اساس نظریات مطرح شده، تعریفی از جهانی شدن ارائه می‌کنیم که محور پژوهش حاضر است: جهانی شدن عبارت است از فرآیند فشردگی زمان و مکان که در نتیجه‌ی آن انسان به صورتی نسبتاً آگاهانه در جامعه‌ی واحد جهانی ادغام می‌شود، و سرانجام بسیاری از محدودیت‌های جغرافیایی و سیاسی به ترتیبات اجتماعی و فرهنگی از بین می‌روند یا کاهش می‌یابند (شهرام نیا، ۱۳۸۵: ۴۶).

بُعد فرهنگی جهانی شدن

امروزه بسیاری از پژوهش‌های انجام شده در رابطه با جهانی شدن، از استدلال‌هایی اساسی که جهانی شدن اقتصاد را بازگو می‌کنند، فراتر رفته و به خصوص بر جنبه‌ی جهانی شدن مباحث روابط فرهنگی، ارتباطات میان فرهنگی، دیپلماسی بازرندگی، دیپلماسی فرهنگی، همگرایی، امنیت جهانی، حقوق بشر و صلح سازی بحث می‌نمایند. اگرچه به تعبیر برخی، جهانی شدن عمدتاً دارای ماهیت اقتصادی است، اما نمی‌توان از سایر مؤلفه‌ها و ابعاد جهانی شدن چشم پوشید؛ زیرا جهانی شدن پروژه‌ی عامی است که ابعاد مختلف حیات انسانی را دربر می‌گیرد و با نموده‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی همراه است (بیات و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۵۲). در بررسی ابعاد و وجوه جهانی شدن، توجه به ماهیت چند بُعدی و مرکب این پدیده ضروری است. در آثار نویسندگان، فرآیند جهانی شدن معمولاً در چهار حوزه‌ی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. برخی نیز حوزه‌ی فنی را پنجمین حوزه‌ی جهانی شدن دانسته که ناظر به انقلاب صنعتی سوم است (کیت نش، ۱۳۸۰: ۱۰). در این پژوهش، تأکید بر درک تأثیر بُعد فرهنگی جهانی شدن در زمینه‌ی رشد دیپلماسی فرهنگی برای دستیابی به فرآیند صلح سازی است.

یکی از ابعاد جهانی شدن، بُعد فرهنگی و تأثیرات آن بر ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ملت‌ها و کشورهاست. بُعد فرهنگی جهانی شدن، چالش برانگیزترین بُعد بوده

و بیشترین مباحثات را در دو دهه‌ی اخیر برانگیخته است. از بُعد فرهنگی، جهانی شدن بیشتر ناظر بر فشردگی زمان و مکان و پیدایش شرایط جدید برای جامعه‌ی جهانی و جهانی شدن فرهنگ است. این بُعد از جهانی شدن، بر اقتصاد و سیاست تفوق دارد، و از یک منظر بر روی مشکلاتی تمرکز می‌نماید که فرهنگ جهانی با بهره‌گیری از رسانه‌های جمعی برای هویت‌های ملی و محلی به وجود می‌آورد.

مبنای تحلیل طرفداران فرهنگ جهانی بر این اصل مبتنی است که رشد فزاینده‌ی فناوری و وسایل ارتباط جمعی، اینترنت و ماهواره، موجب فشردگی زمان - مکان و نزدیکی فرهنگی کشورها شده و از این طریق، فرهنگی مسلط در سطح جهانی تشکیل داده است.

در رابطه با برخی از ابعاد جهانی شدن فرهنگ، می‌توان به این وجوه نیز اشاره نمود: حرکت به سمت هویت واحد جهانی در عین حفظ تکثر ناشی از حضور هویت‌های مختلف محلی و ملی؛ توسعه‌ی ارتباطات و گسترش رسانه‌ها و در نتیجه‌ی افزایش آگاهی مردم که در مقوله‌ی دموکراسی هم موثر است؛ مصرف‌گرایی و تأثیر جهانی شدن بر گروه‌های قومی، ملی و محلی که در عصر جهانی شدن گاه شاهد احیاء و تحکیم، و نه حذف آن‌ها بوده ایم (شهرام نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۹-۱۱۵). به عبارتی دیگر، اهمیت و برجسته شدن فرهنگ در رابطه با جهانی شدن، موجب سه نوع واکنش گردیده است:

الف) فرآیند جهانی سازی یا همگون شدن جهان از طریق گسترش فرهنگی واحد، جهانی سازی تلقی شده که به معنی غربی کردن، صدور کالا، ارزش و اولویت‌های شیوه‌ی غربی شمرده می‌شود که همان اقتصادی شدن فرهنگ است؛

ب) واکنش به فرآیند جهانی شدن خاص‌گرایی، فرهنگی است که به واکنش فرهنگ‌ها در مقابله با فرآیند جهانی شدن می‌پردازد؛

ج) واکنش به فرآیند جهانی شدن عام‌گرایی و تبادل و تحوّل فرهنگی، نوعی همزیستی، رقابت و تعامل و تحول فرهنگ‌های متفاوت در عرصه‌ی جهانی را باعث شده (امیری و دیگران، ۱۳۸۹: ۵۲)، که می‌توان واکنش نهایی در فضای جهانی شدن را متناسب با دستیابی و رسیدن به رویکرد صلح سازی پس از منازعات و درگیری‌های داخلی و خارجی در کشورها دانست.

در نهایت، گرچه از دید رویکرد مثبت به بعد فرهنگی جهانی شدن، می‌توان به موارد مثبتی همچون فرهنگ جهانی، ارتقای جهانی صلح و آرامش، تکثرگرایی فرهنگی و پیشگیری از پیشداوری اشاره نمود، اما از دیدگاه منتقدین، ترس از این که جهانی شدن موجب زوال تفاوت‌های فرهنگی و یکسان سازی فرهنگی شود، نیز وجود دارد.

در این پژوهش، به وجهی مثبت و موثر از تأثیرگذاری فرآیند جهانی شدن بر فرهنگ و زیرمجموعه‌های آن برای درک وابستگی بین پدیده‌ی جهانی شدن، روابط بین‌الملل، دیپلماسی فرهنگی، فرهنگ جهانی، همگرایی و در نهایت امنیت و صلح بین‌الملل تاکید می‌شود.

دیپلماسی فرهنگی

دیپلماسی، قانون، عمل و فن مدیریت انجام مذاکرات بین ملت‌ها است. کشورها معمولاً دیپلماسی خود را در روند اجرای اهداف سیاست خارجی خود پی‌ریزی می‌کنند. دیپلماسی فرهنگی، شکلی از دیپلماسی را توصیف می‌کند که بر درک فرهنگی به عنوان پایه‌ای برای گفت و گو و اعتماد تاکید دارد، و به عنوان رویکرد قدرت نرم ظاهر می‌شود. دیپلماسی فرهنگی به طور فزاینده‌ای به عنوان ابزاری برای حل و فصل منازعات، و اختلافات پایان جنگ‌ها، ایجاد روابط پایدار بین دو کشور، تقویت روابط اقتصادی و احترام به حقوق بشر، به رسمیت شناخته شده است. در چشم انداز کلان سیاست جهانی، دیپلماسی به معنای فرآیند ارتباط بین بازیگران بین‌المللی است، که قصد دارند از طریق مذاکره، تعارض میان خود را بدون جنگ، حل و فصل نمایند؛ بنابراین، دیپلماسی برای مدیریت و ایجاد نظم در محدوده‌ی یک نظام جهانی با انجام تلاش‌هایی در ارتباط است، و هدف از آن، ممانعت از تبدیل تعارض به جنگ است.

در چشم انداز خرد، دیپلماسی را می‌توان ابزاری سیاسی تلقی کرد که بازیگران بین‌المللی از آن برای اجرای سیاست خارجی استفاده می‌کنند، تا بتوانند به اهداف سیاسی خود، دست یابند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۷۱۶ - ۷۱۳).

دیپلماسی فرهنگی در حوزه‌ی دیپلماسی عمومی قرار می‌گیرد، اما باید از آن متمایز شود. دیپلماسی فرهنگی به مبادلات فرهنگی، و همچنین به دیپلماسی انجام شده با تمایل به تبادل اندیشه، هنر، ارزش‌های سیستم و جنبه‌های دیگری از فرهنگ اشاره دارد. امروزه، استفاده و عمل از دیپلماسی عمومی به یک موضوع داغ در سراسر جهان تبدیل شده است؛ به خصوص از سال ۲۰۰۳ که جوزف نای، مفهوم «قدرت نرم» را به عنوان توانایی برای متقاعد کردن از طریق فرهنگ، تعریف نموده و ارزش‌ها، ایده، و «قدرت سخت» را وابسته به قدرت نظامی یا قدرت جاذبه مورد بحث قرار داد (Nye, 2004: 5-15).

در دوران جنگ سرد، حمایت گسترده‌ای برای گفتگوی باز و بی‌قید و شرط بین سازمان‌ها وجود داشت، و این امر، هنگامی که دیپلماسی فرهنگی وسیله‌ای برای پیشبرد صلح و امنیت بین‌المللی و جایگزینی برای جنگ به رسمیت شناخته شد، در سال ۱۹۴۵ به تأسیس یونسکو منجر گردید، و چند نهاد مستقل نیز با هدف ترویج دیپلماسی فرهنگی از جمله مؤسسه‌ی دیپلماسی فرهنگی در برلین "برای ترویج صلح و ثبات

جهانی از طریق تقویت و حمایت از روابط بین فرهنگی در تمام سطوح"، به وجود آمدند (Chey, 2010: 5).

به جای این که دیپلماسی فرهنگی را به عنوان زیر شاخه‌ی ثانویه‌ی وابسته به سیاست تعریف نمود، می‌توان آن را به عنوان پدیده‌ای که «عامل زمینه ساز برای سیاست» را فراهم می‌آورد، بیان کرد (Bound et al., 2007: 20) در حال حاضر، دیپلماسی فرهنگی برای کمک به ملت سازی و به عنوان یک ابزار در دیپلماسی عمومی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع، فرهنگ می‌تواند بخش زیادی از مردم را در برگیرد؛ همچنین به عنوان ابزاری سیاسی و در ابعادی متفاوت از جمله ساختن روابط سیاسی غیر رسمی و به عنوان مدخلی برای مذاکره‌ی مجدد در زمان‌های متغیر، مورد استفاده واقع شود (در این مورد، فرهنگ به عنوان "قدرت نرم" تعریف شده است).

دیپلماسی فرهنگی نه چیزی بیشتر و نه چیزی کمتر از این است که روابط فرهنگی را در خدمت سیاست خارجی قرار می‌دهد" (Telles Ribeiro, 2008: 3). در همین رابطه، می‌توان گفت، دیپلماسی فرهنگی نه تنها اهداف خود (ترویج یک فرهنگ در یک کشور دیگر) را دنبال می‌کند، بلکه به طور غیر مستقیم به ایجاد فضایی مناسب کمک می‌نماید، که اغلب راه را برای دیگر اولویت‌های دوگانه‌ی دستور کار، از جمله اولویت‌های تجاری یا سیاسی، هموار می‌نماید (Agostinelli, 2012: 1-2).

دیدگاه هنجاری دیپلماسی فرهنگی، در ترویج درک متقابل و همکاری‌های فرهنگی از طریق گفت و گوی بین فرهنگی و تبادل فرهنگی، به تبلیغ در چارچوب سازه‌ی جهان وطنی می‌پردازد. سازه‌ی جهان وطنی، یک نظریه‌ی فلسفی بر اساس دیپلماسی چند جانبه است، که توسط افراد علاقه مند به صلح، تفاهم و روابط دوستانه‌ی میان ملل، فرموله شده است. فرهنگ، در فضای جهانی شدن و پیشرفت در فن آوری ارتباطات که دینامیک قدرت بین بازیگران مختلف اجتماعی را پیکربندی می‌کند، از جنبه‌های با اهمیت روابط بین‌المللی است. دیپلماسی فرهنگی به عنوان یکی از جنبه‌های مهم دیپلماسی موفق، دو جانبه و چند جانبه است، و در نتیجه نیاز به یک چارچوب جامعی برای مفاهیم عملگرایانه‌ی محکم و استوار دارد (Kang, 2011: 9).

دیپلماسی فرهنگی همچون قدرت نرم

جوزف‌نای معتقد است که دیپلماسی فرهنگی، بهترین نمونه از آن چیزی است که در اصطلاح، قدرت نرم نامیده می‌شود؛ یعنی امکان برقراری ارتباط را از طریق مجرای فرهنگ، ارزش‌ها و ایده‌ها، در مقابل قدرت سخت، یعنی ابزارهای نظامی فراهم

می آورد (Ney, 2002: 8) نای ادعا می کند که دیپلماسی فرهنگی، توانایی رسیدن به اهداف مورد نظر در مقابله با جذابیت زور است؛ پول، نتیجه‌ی استفاده از جذابیت فرهنگ، دست‌یابی مسالمت‌آمیز به آرمان‌های سیاسی و جوهر سیاست ارائه شده به یک کشور است (Kuzniar, 2007: 11).

دیپلماسی فرهنگی، ابزار اساسی قدرت نرم برای پشتیبانی از سیاست خارجی یک کشور است. "قدرت نرم" می‌تواند جایگزینی برای اشکال سنتی قدرت (همچون اقدامات نظامی، تحریم‌های اقتصادی) باشد، چنان‌چه این روزها روش ارجح در رسیدن به اهداف و اعتماد متقابل بین کشورها، روش صلح‌آمیز است. آشکار است که "قدرت نرم" در عصر اطلاعات جهانی، بسیار مهم است، و کمبود آن می‌تواند منجر به از دست دادن قدرت سخت در مرحله‌ی بین‌المللی گردد. علاوه بر آن چه گفته شد، چنین استدلال گردیده که هیچ قدرتی صرفاً خود را محدود به استفاده از ابزارهای قدرت سخت مانند ارتش و اقتصاد قوی نخواهد کرد (Ryniejska, 2005: 12) (Melissen, 2005).

جهانی شدن، روابط بین‌الملل، دیپلماسی فرهنگی

امروزه، فرهنگ، توجه بسیاری را به علت نقش کاربردی و اساسی‌اش در دیپلماسی معطوف به خود نموده است. چنان‌چه می‌توان به مفاهیمی همچون قدرت نرم، دیپلماسی فرهنگی و دیپلماسی عمومی اشاره نمود. ما به دنبال اهمیت نقش فرهنگ در قالب دیپلماسی فرهنگی در صلح بین‌المللی هستیم.

در عصر جهانی شدن، آن‌طور که مارتین آلواز می‌گوید، فرهنگ‌ها، خود را از قید و بند و حصارهای دولتی دارای حاکمیت رها می‌کنند و همین امر به آن‌ها اجازه‌ی حضور مؤثر بین‌المللی می‌دهد، و دیگر به عنوان ابزار سیاسی خاص، مورد استفاده قرار نمی‌گیرند؛ بنابراین در عصر جهانی شدن، هویت‌های فرهنگی، داشته‌ها و اصالت‌های فرهنگی، امکان بیشتری برای ظهور و بروز می‌یابند (سلیمی، ۱۳۸۲: ۴).

می‌توان گفت، دیپلماسی فرهنگی نیز به عنوان یک اصل تاثیرگذار در عرصه‌ی روابط بین‌الملل است. فرهنگ، پیوند دهنده‌ی ملت‌هاست که امنیت آن‌ها را تضمین نموده و باعث گسترش مشترکات فرهنگی و همزیستی مسالمت‌آمیز بین آن‌ها می‌شود؛ همزیستی فرهنگی، موضوعی جدی در راستای تأمین صلح است به تعبیر پایگاه خبری تحلیلی الف (۱۳۹۱)، ساختارهایی که قانون‌مداری را در دنیا تأمین می‌کنند، حفظ همزیستی فرهنگی است.

جهانی شدن و اثرات مثبت آن (جریان آزاد گردش اطلاعات، ایده‌ها، کالاها، فن

آوری و غیره)، برخی چالش‌های امنیتی و تهدیدات جدیدی را نیز به همراه آورده است (تروریسم جهانی، جنایات سازمان یافته، تردد غیر قانونی از مرز، مواد مخدر و اسلحه، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، مهاجرت‌های غیر قانونی، دزدی، رفتارهای زیست محیطی، بحران‌های اقتصادی و مالی، درگیری‌های قومی و غیره) نوعی محیط امنیتی که پیش از این هرگز وجود نداشت، ایجاد کرده، و در نتیجه به وابستگی و اتکاء متقابل به یکی از ویژگی‌های عمده‌ی روابط بین‌المللی مدرن تبدیل شده است. با توجه به نیاز کشورهای مدرن به همکاری با یکدیگر در رفع این تهدیدات و چالش‌های جدید، هیچ پلت فرم‌های ارتباطی دیگری بهتر از دیپلماسی فرهنگی وجود ندارد (Importance of Cultural Diplomacy, 1999, ICD).

دیپلماسی می‌تواند در اشکال مختلفی از طریق مذاکرات صلح، قانون اساسی نانوشته، تجارب کشورها در روابط بین‌المللی، سیاست خارجی و غیره، اعمال شود. فرهنگ نیز اصطلاحی آشنا است و با تعاریفی تقریباً بدون تغییر و شناخته شده، باقی مانده است. با این حال، جهانی شدن و روابط بین‌الملل، به طور مداوم، فرهنگ را هم به گونه‌ای مثبت و هم به گونه‌ای منفی تغییر داده است. جهانی شدن، فرهنگ‌ها و روابط بین‌المللی را در سطوح مختلفی همچون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره مرتبط می‌کند.

روابط بین‌المللی از جهانی شدن برای رسیدن به هدف خود که همان درک و دریافت فرهنگ‌هاست، استفاده می‌کند؛ نیز بر چگونگی تعامل و عکس‌العمل کشورها، افراد و سازمان‌ها تمرکز کرده و اثر عمیقی در روابط مزبور ایجاد می‌نماید. فرهنگ تفاهم، جهانی شدن، و روابط بین‌المللی برای آینده، نه تنها دولت‌ها، مردم و تجارت بین کشورها، بلکه برای بقای نژاد بشر نیز بسیار مهم است (Amirkhanyan, 2011: 3).

روابط بین‌الملل در جریان جهانی شدن باقی می‌ماند و با مبارزه برای صلح، خواسته‌ها و نیازهای تغییر فرهنگ به روز می‌شود. سنت‌ها و آداب و رسوم ثابت و طولانی مدت، در حال بی اعتبار شدن، و آداب و رسوم‌های جدید، در حال ظهور و اجرا هستند. جهانی شدن، دیپلماسی را آسان تر ساخته، اما حل و فصل بخشی از مشکلات و مسائل جهان هنوز هم باقی مانده‌اند.

بسته به وضعیت یک کشور یا ملت، جهانی شدن می‌تواند اثری مثبت یا منفی بر روابط بین‌المللی و فرهنگ میزبان بر جای گذارد. کشورهای توسعه یافته مانند ایالات متحده آمریکا، انگلستان، کانادا، فرانسه، و... رضایت کلی از جهانی شدن را تجربه کرده‌اند. اینترنت، ارتباطات راه دور، تنوع محصولات و خدمات، به اقتصاد پایدار دولت‌ها و خانواده‌ها کمک کرده است.

از نگاهی دیگر، جهانی شدن نشان داده که برخی افراد، دولت‌ها و سازمان‌ها به عنوان منابع معمولاً توسط کشورهای بسیار توسعه یافته و تجربه‌ی فشار رقابتی با کشورها و یا افرادی

دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند. به طور کلی به نظر می‌رسد دیپلماسی از جهانی شدن سود می‌برد. از لحاظ فرهنگی، دیپلمات‌ها همیشه دولت و مردم خود را نمایندگی می‌کنند و همین موضوع، جامعه‌ی بین‌المللی قوی تری را ایجاد می‌کند (Matthes, 2010: 1).

نقش و قدرت دیپلماسی فرهنگی در روابط بین‌المللی

دیپلماسی فرهنگی، نقشی حیاتی در ایجاد روابط میان کشورها در روابط بین‌المللی معاصر ایفا می‌نماید، چنان‌چه ممکن است به عنوان یک ابزار موثر در حمایت از اهداف ملی سیاست خارجی و یا به عنوان یک کانال سازنده و موثر در زمان مشکل سیاسی نیز خدمت کند. با توجه به تعریف محقق آمریکایی (میلتون کامینگز)، دیپلماسی فرهنگی را می‌توان این گونه تعریف کرد: تبادل ایده‌ها، اطلاعات، هنر و دیگر جنبه‌های فرهنگ در میان ملت‌ها و اقوام به منظور ترویج درک متقابل (Cumings, 2003: 1).

دیپلماسی فرهنگی، اغلب به عنوان زیر مجموعه‌ای از دیپلماسی عمومی و یا اقدام و عمل یک دولت از فرهنگ در حمایت از اهداف سیاست خارجی خود برای مبارزه با رفتارهای کلیشه‌ای، توسعه‌ی درک متقابل و پیشبرد شهرت ملی و روابط در سراسر جهان دیده می‌شود (Mark, 2009: 9-15).

استدلال این است که فرهنگ، درهای روابط بین دولت‌ها را در زمان‌های دشوار و بحرانی باز نگه می‌دارد. در بسیاری از موارد، دیپلماسی فرهنگی، یک اجتماع سالم و سازنده‌ای برای ارتباط سازی و یا آسان سازی روابط که زمانی تیره و تاریک شده‌اند، فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، هنگامی که مذاکرات دیپلماتیک رسمی ناتوان و ناکارآمد می‌شوند، فرهنگ، درها را باز نگه می‌دارد تا روابط را بهبود بخشد. اذعان به اهمیت دیپلماسی فرهنگی، هدف بسیاری از کشورها برای پیشبرد و گسترش نهادهای فرهنگی خود به خارج از کشور به عنوان بخشی از استراتژی دیپلماتیک شان می‌باشد. به طور خلاصه، دیپلماسی فرهنگی از جنبه‌های مهم در سیاست خارجی است که به طور موثر برای ادغام پویا و ایجاد رابطه میان کشورها و فرهنگ‌ها همکاری و کمک می‌کند (Federica, 2011).

مفاهیم نوآورانه‌ی دیپلماسی فرهنگی و تأثیر آن بر روابط بین‌الملل

استفاده از دیپلماسی فرهنگی که به طور گسترده‌ای توسط هر دو طرف در طول جنگ سرد مورد استفاده قرار گرفت، در استراتژی‌های سیاست خارجی معاصر نیز افزایش یافته است. تغییر محیط امنیتی، جهانی شدن، وابستگی متقابل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، تنش‌های مذهبی، همه و همه، ارزش روابط ساخته شده بر اساس گفتگو، تفاهم و اعتماد را برجسته ساخته است. امروزه، استفاده از

ابزار دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی معاصر به گونه‌ای نوین و با مفاهیم و اشکالی نو مطرح گردیده، که در ادامه به این مفاهیم و تأثیر آن بر روابط بین‌الملل اشاره می‌شود.

- رابطه‌ی بین فرهنگ؛ روابط بین‌المللی و جهانی شدن که بر نقش فرهنگ در سیاست جهانی بین‌المللی گرای، جهان وطنی، چند فرهنگی و شهروندی جهانی، نسبیّت فرهنگی، مفهوم حقوق بشر تمرکز دارد؛

- نقش دیپلماسی فرهنگی در روابط بین‌الملل معاصر و سهم آن در نشان دادن وجه مثبت ملی؛ دیپلماسی فرهنگی بر طرح‌های جامعه‌ی مدنی، گفت و شنود و مبادله‌ی بین کشورها و فرهنگ‌ها، بازیگران غیر دولتی، همکاری در زمینه‌ی کالاهای عمومی جهانی و محبوبیت بین‌المللی تمرکز دارد؛

- اشکال نو در دیپلماسی فرهنگی و تأثیرگذاری بر افکار شهروندان در کشورهای خارجی؛ برخی از این اشکال بر دیپلماسی پینگ پنگ، صلح‌سازی و هنر به عنوان کاتالیزوری برای دیپلماسی فرهنگی، ورزش و موسیقی به عنوان دیپلماسی فرهنگی تمرکز دارد؛

- درک فرهنگی به عنوان یک شکل از قدرت نرم و اهمیت آن در روابط بین‌الملل؛ گفت‌وگوی بین فرهنگی، تبادل علمی، تبادل تجاری، مبادله‌ی سیاسی، ایجاد تفاهم و اعتماد بین مردم و سازمان‌ها تمرکز دارد.

بر خلاف دیپلماسی کلاسیک و روابط اقتصادی، امروزه، دیپلماسی فرهنگی در فضای جهانی شدن، اثرات خود را در مدت زمان طولانی‌تری نمایان می‌کند؛ به همین خاطر، دیپلماسی فرهنگی باید توسط توده‌های مردمی و جامعه‌ی مدنی درونی گردد؛ در حالی که در دیپلماسی کلاسیک، روابط سیاسی میان کشورها تقریباً به طور انحصاری توسط ماموران دولتی صورت می‌پذیرد، و روابط اقتصادی عمدتاً توسط بازیگران اقتصادی انجام می‌شود.

دیپلماسی فرهنگی به دخالت بازیگران بیشتری از بخش‌های مختلف جامعه نیازمند است که شامل دانشگاه‌ها، سازمان‌های غیردولتی، اتحادیه‌های کارگری، احزاب سیاسی، سازمان‌های گردشگری، ورزشکاران، هنرمندان و انجمن‌های حرفه‌ای می‌شود. می‌توان گفت، در این زمینه، مؤسسه‌ی دیپلماسی فرهنگی، نهادی منحصر به فرد بوده که در جهان معاصر به مبحث بسیار مهمی تبدیل شده است. ارتباط میان پیروان فرهنگ‌های مختلف در جهان کنونی، تشدید گردیده و نقش اینترنت و سایر رسانه‌ها در زمینه ارتباطات راه دور تعامل بین کشورها و افراد را تسهیل نموده است (Statement about Cultural Diplomacy, 1999, ICD).

بحثی که هانتینگتون در خصوص برخورد تمدن‌ها مطرح می‌نماید، درباره‌ی تماس‌های

بین فرهنگی و مشکلات حاصل از آن است. وی بیان می‌کند که جدایی عظیم بین انسان‌ها و منابع، همگی نتیجه‌ی مناقشات فرهنگی است. به باور ساموئل هانتینگتون، منازعات و درگیری‌های خشونت‌آمیز، پس از جنگ سرد، غالباً و پی‌درپی تفاوت‌های فرهنگی، و نه تفاوت‌های ایدئولوژیکی، بوده، و حتی آتش‌منزعه را نیز روشن و شعله‌ور نموده است. به باور وی، تفاوت‌های فرهنگی به تنهایی علت درگیری‌ها و منازعات نیست، و انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی نیز به آن اضافه می‌گردند. به طور کلی از زمان پایان جنگ سرد، تفاوت‌های فرهنگی و قومی، اغلب به عنوان علل شایع درگیری‌های درون‌کشوری تلقی شده است. با این حال، فرهنگ به تنهایی نمی‌تواند علت ایجاد درگیری باشد و تفاوت‌های فرهنگی، همراه با انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی، باعث ایجاد یا تشدید درگیری‌ها می‌گردند. در همین حال اگر چه ملاحظات سیاسی، امنیتی و اقتصادی برای دستیابی به صلح لازم‌اند، اما برای اطمینان حاصل نمودن در یک صلح پایدار، کافی نیستند. بنا به گفته‌ی پائول کالیر و آنک هافلر^۱، حدود ۴۴٪ از درگیری‌ها حتی پس از توافقات و پیمان‌های صلح، دوباره شعله‌ور می‌شوند، و این نشان دهنده‌ی عدم وجود عاملی برای دستیابی به صلحی ماندگار است، و شاید عامل مزبور را بتوان «عنصر فرهنگی» دانست (Fukushima, 2011: 9).

صلح‌سازی

پطرس غالی (دبیر کل سازمان ملل متحد) در سال ۱۹۹۲، اصطلاح سازی صلح را در دستور کار خود به عنوان بخشی از یک زنجیره، اعم از دیپلماسی پیشگیرانه، حفظ صلح و در نهایت صلح‌سازی پس از جنگ، استفاده نمود. به طور کلی، پیرامون مبحث صلح‌سازی می‌توان به مفاهیمی دیگر همچون، دیپلماسی پیشگیرانه (که به دنبال جلوگیری از افزایش درگیری است)، ایجاد صلح (که در صدد کشاندن احزاب متضاد به میز مذاکره قبل از وقوع خشونت در مقیاس بزرگ)، حفظ صلح (که به دنبال محدود نگه داشتن خشونت است)، و ایجاد صلح پس از جنگ (که به دنبال دوباره سازی و بازسازی تار و پود یک جامعه پس از جنگی مخرب و بین‌المللی و یا جنگ داخلی پدیدار است)، اشاره نمود. می‌توان گفت، پطرس غالی، زنجیره‌ی دستور کار خود را بر اساس ظهور و حضور خشونت در یک مقیاس بزرگ و در یک درگیری بنیاد نهاد، اما هنگامی که ما از صلح می‌گوییم، منظور، ایجاد شرایط ملموس و غیرملموس در فعال کردن سیستم درگیری برای تبدیل شدن به یک سیستم صلح است. لازم به ذکر است که تمرکز سازمان ملل متحد برای آغاز صلح‌سازی و تأکید بر این

مسئله اگرچه بیشتر به دلایلی چون بازسازی و تقویت دولت‌ها پس از درگیری و جنگ بود، اما اهمیت مفهوم صلح‌سازی را منحصر در وضعیت پس از جنگ، نشانه نمی‌گرفت.

- صلح‌سازی را می‌توان به عنوان یک مکمل برای دیپلماسی پیشگیرانه، فرآیند ایجاد صلح، حل تعارض و عملیات حفظ صلح درک کرد.
- صلح‌سازی، طیف گسترده‌ای از اقدامات اجرایی در زمینه‌ی شرایط ظهور جنگ، جریان و یا پس از آن را پوشش می‌دهد، و این اقدامات را با تعهد اولیه برای پیشگیری از درگیری‌های خشونت‌آمیز و ترویج صلح پایدار، هدایت کرده و تهییج می‌نماید.
- صلح‌سازی دارای سه بُعد تقویت‌کننده و تحکیم‌کننده‌ی متقابل است که بدین قرارند: ۱. امنیتی، ۲. حکومتی و سیاسی، ۳. اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست‌محیطی.
- در تمام مداخلات صلح‌سازی، تاکید خاص باید بر هماهنگی تلاش‌های جامعه‌ی بین‌المللی و هماهنگی و سازگاری روش‌ها و روندهای اجرایی قرار گیرد.
- چارچوب استراتژیک برای تلاش‌های صلح‌سازی جامعه‌ی بین‌المللی، باید بر اساس تجزیه و تحلیل درگیری‌های مشترک و ارزیابی نیازها انجام گیرد (OECD, 2005: 1).

برخی از مفهوم صلح‌سازی قابل معاوضه با پیشگیری از درگیری، کاهش درگیری، حل تعارض یا تحول و دگرگونی منازعه استفاده می‌کنند، و برخی دیگر از مفهوم مزبور برای اشاره به فرآیندهای رابطه‌سازی از قبیل مذاکره، میانجیگری و گفت‌وگو بهره می‌برند. در نهایت، صلح‌سازی به عنوان روند بازسازی روابط عادی بین مردم تعریف می‌شود که این امر، مستلزم وجود آشتی و مصالحه‌ی طیفی از تفاوت‌ها، معذرت‌خواهی و بخشش از آسیب گذشته و ایجاد یک رابطه‌ی همکاری بین گروه‌ها و جایگزین کردن روابط خصمانه یا رقابتی است.

امروزه، بسیاری از گروه‌ها، صلح‌سازی را به عنوان اصطلاح چتری برای فعالیت‌های مختلفی چون جلوگیری مسالمت‌آمیز، محدود، حل و فصل و یا تبدیل درگیری‌ها و ایجاد جوامع صلح‌آمیز استفاده می‌نمایند. این امر بر فرآیندهای رابطه‌سازی و گسترش روابط بین‌المللی نیز تاکید دارد، و می‌تواند پیوندی بین صلح‌سازی، روابط بین‌الملل و دیپلماسی فرهنگی گردد. امروزه، دیپلماسی فرهنگی با تکیه بر ابزارهای فرهنگی به توسعه‌ی روابط بین دولت‌ها و ملت‌ها کمک نموده، و بدین ترتیب، دستیابی به فضای صلح‌آمیزتری را تسهیل می‌کنند.

صلح‌سازی، فرآیندی مکمل در حفظ صلح است که وجود نیروهای نظامی آماده توسط طرف ثالث در تلاش برای کنترل و یا جلوگیری از خشونت را در بر می‌گیرد، و شامل طرح‌های اجتماعی، فرهنگی، فیزیکی و ساختاری است که می‌تواند به بازسازی و آشتی کمک نماید.

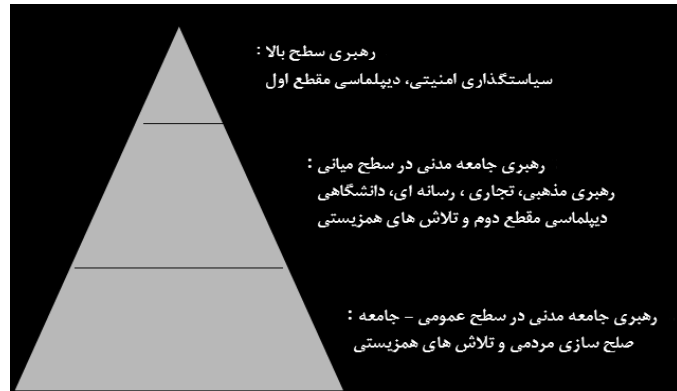
پایان جنگ سرد، بسیاری از اقدامات و کوشش‌های بین‌المللی، تا حدی صلح‌سازی را نیز در بر می‌گرفت، اما به تدریج ماهیت تعارض‌ها تغییر کرد و اکنون شاهد کمتر شدن جنگ‌های بین کشورها و بیشتر شدن درگیری‌های درون‌کشوری و جنگ‌های داخلی هستیم.

از مجموع آن چه که گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که ماهیت و ابزار پیشگیری از درگیری در ایجاد صلح باید مورد بحث قرار گیرد؛ به عنوان مثال می‌توان به نقش بازیگران غیر دولتی در آخرین شیوه‌های پیشگیری از درگیری‌ها اشاره کرد. سازمان‌های غیر دولتی، سازمان‌های زنان، رهبران مذهبی و مجامع تجاری، رسانه‌ها، فعالان جامعه‌ی مدنی و همه‌ی متحدان سازمان‌ها و ارگان‌هایی که برای صلح در صحنه‌ی بین‌المللی فعالیت می‌کنند، اشاره کرد.

اقدام برای صلح‌سازی به ویژه در کشورهایی که دوران پس از یک جنگ داخلی را طی می‌کنند، به راحتی امکان پذیر نبوده و ممکن است به بدتر شدن وضعیت این کشورها منجر گردد؛ به طور مثال، در نشان دادن اهمیت ایجاد وضعیت صلح‌سازی، می‌توان به کشورهای درگیر در تحولات انقلابی در خاورمیانه و شمال آفریقا اشاره نمود. در این خصوص اگر چه می‌توان گفت که هنر دیپلماسی به ویژه دیپلماسی فرهنگی می‌تواند در دستیابی به وضعیتی برای ایجاد، تداوم و حفظ صلح و امنیت مؤثر باشد، اما باید در نظر داشت که به طور قطع، ضروری است که دیپلماسی فرهنگی را از حوزه‌ی کنترل و مداخله‌ی دولت‌ها برای دستیابی به منافع خود جدا نمود؛ زیرا مداخله‌ی سازمان‌های غیر دولتی به نام اقدامات بشر دوستانه و صلح‌سازی می‌تواند تنها به پیشبرد اهداف و منافع ملی بازیگران خارجی منجر گردد (به عنوان مثال، مداخله‌ی سازمان‌های مزبور در کشور لیبی طی جنگ‌های داخلی انقلاب ۲۰۱۱).

برای محققان سازمان ملل متحد و بسیاری از نمایندگان دولت‌ها، فرآیند صلح‌سازی، همچنان سطوح بالایی از تعامل با نخبگان در ظرفیت‌سازی رسمی، مذاکرات، و دیگر برنامه‌ها است، در حالی که برای بسیاری از سازمان‌های غیر دولتی جهان (NGO)، ایجاد صلح، کاری پیچیده‌تر است و نیازمند فرآیند متعددی در تمام سطوح جامعه از طریق افراد و سازمان‌های غیر دولتی به جای دولت (از جمله در سطوح اجتماع مردمی، سطح میانی و سطح بازیگران نخبه). مدل هرم «جان پل لدرچ^۱» که بر نیاز رسیدن تمام سطوح جامعه از طریق فرآیندهای ایجاد صلح تأکید دارد، از جمله مدل‌های شناخته شده در چنین فرآیندی است.

1. – John Paul Lederach



شکل ۲. مدل هرم جان پل لدرچ

منبع: (Schirch, 2008)

نکته‌ی اساسی که نقش دیپلماسی فرهنگی را در این جا برجسته می‌کند، این است که برخی در استفاده از واژه‌ی صلح، ارتش را به عنوان جزئی اساسی از ماموریت‌های فراوان صلح در نظر می‌گیرند. ناتو، ایجاد صلح را چنین تعریف می‌کند: صلح سازی، " عملیات پشتیبانی صلح با استفاده از مکمل دیپلماتیک، مدنی، و در مواقع لازم، ابزار نظامی برای رسیدگی به علل جنگ و نیازهای طولانی مدت مردم است. این امر به تعهد برای فرآیندی طولانی مدت نیازمند است، و ممکن است همزمان با انواع دیگری از عملیات حمایت از صلح اجرا گردد. "

برخی دیگر، مخالف هر گونه استفاده از ارتش در ایجاد صلح اند. سازمان‌های غیر دولتی در کشورهایی که در آن‌ها ارتش نقش صرفاً منفی در افزایش منازعات خشونت آمیز را ایفا کرده‌اند، نسبت به دخالت بازیگران نظامی در فرآیندهای ایجاد صلح، هشدار می‌دهند؛ زیرا بسیاری از ارتش‌ها عمدتاً بر اساس منافع ملی خود عمل می‌کنند، که اغلب با ارزش‌های حقوق بشر، که راهنمای صلح سازی‌اند، متناقض و غیر یکسان‌اند، این ناهمسانی را در حوادث اخیر جنبش‌های مردمی در لیبی و به دنبال آن دخالت نظامی ناتو می‌توان مشاهده کرد. اگرچه در ظاهر بتوان با دیدی خوش بینانه نسبت به دخالت نظامی در لیبی و سرنگونی قذافی با نام عملیات جلوگیری از درگیری‌ها و خشونت‌ها در لیبی امیدوار بود، اما در مقابل، کشته شدن بسیاری از غیر نظامیان در جریان عملیات ناتو، نقش این سازمان را در اقدامات صلح‌سازی سازنده نشان نخواهد داد؛ نیز می‌توان به تأمین دموکراسی در عراق اشاره کرد، که دسترسی به نفت و عقد قرارداد برای بازسازی عراق نیز تضمین گردید (Lisa Schirch, 2008: 13).

همان‌گونه که مطرح شد، دیپلماسی فرهنگی که از ستون‌های سیاست خارجی محسوب می‌شود، می‌تواند، توسط بازیگرانی محدود و یا بسیار، انجام گیرد؛ نیز می‌تواند چند جانبه (و شکل گرفته در یک گروهی از سازمان‌ها) و یا دو طرفه (صورت گرفته توسط دو کشور) باشد؛ بنابراین می‌توان در اهمیت عملکرد دیپلماسی فرهنگی در صلح سازی، به برجسته‌تر شدن نقش سازمان‌ها و بازیگران غیر دولتی از یک طرف و به کم رنگ شدن حضور ارتش و نیروهای نظامی در فرآیند صلح سازی اشاره کرد. دیپلماسی فرهنگی با اتخاذ رویکردها و طرح‌های فرهنگی در جهت همزیستی و ترمیم آسیب‌های ناشی از منازعات و درگیری‌ها، به بازگشت امنیت و صلح در یک جامعه در قالب همکاری‌ها و روابط میان فرهنگی کمک خواهد نمود.

فرهنگ و صلح سازی

در خصوص ضرورت تبادل و مراودات فرهنگی در دنیای جهانی شده باید گفت، تبادل فرهنگی، موجب پویایی فرهنگ‌ها، شناخت جوامع از یکدیگر، تسهیل روابط ملت‌ها و دولت‌هاست، و بستر مناسب برای صلح و امنیت جهانی، برپایه‌ی آن ایجاد می‌شود. وقتی فرهنگ در بردارنده‌ی اکسیر صلح باشد، می‌تواند به جلوگیری و حل اختلافات، بازسازی جوامع پس از جنگ به منظور دستیابی به صلح پایدار، و کاهش تعداد جنگ‌های مکرر کمک کند. شکل ۱ اهداف و نقش طرح‌های فرهنگی در هر مرحله از جنگ و همچنین در زمان صلح را نشان می‌دهد



شکل ۱. نقش طرح‌های فرهنگی در صلح سازی
منبع: (Fukushima, 2011: 11)

مواردی همچون تشکیل گردهمایی‌ها، کارگاه‌ها و همایش‌های فرهنگی و هنری، مبادلات فرهنگی، توسعه‌ی آموزشگاه‌ها و دانش‌افزایی با هدف دستیابی به آشتی ملی قومی و شبکه‌ی همزیستی، حضور شخصیت‌ها و هنرمندان در عرصه‌های بین‌المللی فرهنگی، از سرگیری حمایت از صنایع دستی سنتی، فعالیت‌های ورزشی و هنری، تئاتر، فیلم‌سازی و برنامه‌های فرهنگی یا تبلیغی را می‌توان از جمله ابزارها و طرح‌های فرهنگی در فرآیند صلح‌سازی نامید. دیپلماسی فرهنگی از طریق گسترش مبادلات فرهنگی و هنری، توسعه‌ی همکاری‌های علمی و آموزشی، تعامل نخبگان با یکدیگر، آموزش زبان کشورها و...، بسترهای مناسبی را برای درک متقابل جوامع بشری از یکدیگر، فراهم می‌آورد. با ناکارآمدی شیوه‌های «قدرت محور» کنونی در حل و فصل مناقشات و چالش‌های جهانی و برقراری امنیت بین‌المللی، نیاز به استفاده از دیپلماسی فرهنگی بیش از پیش در میان دولت‌ها و کشورها به ویژه در مواقع جنگ، منازعه و درگیری احساس می‌شود. امروزه، دولت‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که استفاده از ابزارهای فرهنگی بهترین و کارآمدترین شیوه برای اجرای بهینه‌ی سیاست خارجی و کسب منافع ملی است (خبرگزاری فارس نیوز، ۱۳۹۰).

نکته‌ی قابل اهمیت، چالش‌هایی است که طرح‌های فرهنگی در پروسه‌ی صلح‌سازی با آن‌ها مواجه می‌گردند. به باور برخی متفکران، اگرچه طرح‌های فرهنگی در جریان صلح‌سازی به همزیستی فرهنگی و بازسازی تدریجی جوامع کمک می‌کند، اما در بدترین شرایط، کمک‌های بین‌المللی ممکن است جنگ دیگری را موجب شود؛ بنابراین در هنگام تبیین طرح‌های فرهنگی برای صلح، دقت و احتیاط بسیاری لازم است. گاهی عناصر سنتی فرهنگی، مانند رویکرد دینی برای آشتی و مصالحه در برقراری صلح، ضروری و مورد احترام است.

به طور خلاصه، چالش‌های پیش رو عبارتند از: پیدا کردن راه‌های ایجاد ارتباط بین تئوری و عمل؛ درک نقش بازیگران خارجی در عملیات صلح‌سازی که عناصر فرهنگی را در بر می‌گیرند؛ مطابقت با نیازهای فرهنگی محلی که زیربنای تلاش‌های صلح‌سازی‌اند؛ و در نهایت، پیدا کردن راه‌های ارزیابی و مدیریت خطرات سیاسی، امنیتی و فرهنگی.

در جهان به طور فزاینده، تعامل بین کشورهای مستقل جامعه‌ی بین‌المللی بسیار مهم است. به موازات حرکت به سمت قرن ۲۱، پیشرفت دیپلماسی، مسالمت‌آمیز و تعامل فرهنگی در اهداف بسیاری از دولت‌ها و سازمان‌ها برجسته‌تر می‌گردد. هنر دیپلماسی در توانایی برای حل و فصل اختلافات دو کشور به گونه‌ای مسالمت‌آمیز نهفته است. دیپلماسی، ابزاری است که توسط آن از تشدید منازعات و شدت خطر جنگ جلوگیری می‌شود، و این هنر، بیشتر در طول دوره‌ی تنش‌های بزرگ مانند دهه‌های طولانی جنگ سرد، تصفیه شده است.

سیاست گذاران در طول این مدت دریافتند که قدرت "جاذبه" نیز به عنوان ابزار دیپلماتیک دیگری در به دست آوردن دوستانی در جامعه‌ی بین‌المللی مهم است. این اصل، همان مفهوم "قدرت نرم" بود که به عنوان توانایی دستیابی به این اثر از طریق همکاری متقابل به جای اجبار قدرتمندان، مطرح می‌گردید. می‌توان گفت، قدرت نرم، جذابیت مدل سیاسی و اقتصادی یک کشور است. داشتن زیرساخت‌های دیپلماتیک برای همکاری صلح‌آمیز با کشورهای رقیب به منظور ایجاد و یا حفظ منافع ملی خود و در برخی از موارد به ضرر رقبای خود، تجسم و تضمین قدرت نرم است. مفاهیم مطرح شده در زیر مجموعه‌ی قدرت نرم نیز در چارچوب همین مفهوم، عبارتند از: فرهنگ، دیپلماسی، ارزش‌ها، صلح‌سازی و غیره.

دیپلماسی فرهنگی و صلح‌سازی

در خصوص اهمیت فوق‌العاده‌ی دیپلماسی فرهنگی در روابط فرهنگی بین‌المللی و در نهایت رسیدن به پایه‌های صلح‌سازی، می‌توان گفت که در طول تاریخ، ریشه‌ی بسیاری از اختلاف‌ها و جنگ‌ها ناشی از سوء تفاهم‌ها و فقدان شناخت ملت‌ها نسبت به یکدیگر بوده است.

پس از جنگ جهانی دوم، اغلب رهبران جهان، متوجه این نکته گردیدند که علت اصلی ایجاد دشمنی‌ها و کینه‌هایی که جنگ‌های خانمان سوز را موجب می‌شوند، سستی روابط معنوی مردم کشورهای مختلف و عدم آگاهی آنان نسبت به احوال یکدیگر است. از دیگر سو، به کارگیری نقش و روابط فرهنگی نیز موجب کاهش تنش در روابط بین کشورها بوده است: «لزوم تلاش برای کاستن از امکان درگیری نظامی میان قدرت‌های کوچک در دهه‌ی ۱۹۷۰ افزایش یافت، همان‌طور که این ضرورت در دهه‌ی ۱۹۶۰ میان قدرت‌های بزرگ به وجود آمد. در این میان، روابط فرهنگی در کاهش ریشه‌ای سوء تفاهم، جهل و ترس که حاصل بذر اختلاف است، نقش مهمی ایفا می‌کند، همان‌طور که در اروپا و آمریکا موجب شد تا روابط سیاسی نوینی پایه‌گذاری شود، ممکن است به ایجاد جایگاه مشابهی در سایر نقاط عالم بینجامد (شعاعی، ۱۳۷۴: ۷۲).

جی ام میچل، روابط فرهنگی را به عنوان ابزاری برای صلح معرفی نموده و معتقد است که فرهنگ صلح با گسترش فعالیت‌های فرهنگی به دست می‌آید. وی روابط فرهنگی را وسیله‌ای برای ادراک و مفاهمی بین‌المللی می‌داند و بیان می‌کند که روابطی از این دست، این امکان را به وجود می‌آورد تا ملت‌های مختلف، یکدیگر را بیشتر درک کنند (صالحی امیری، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

فشار قوی و پی در پی از سوی سازمان‌های غیردولتی فراملی و محلی، بدون شک به

تغییرات در زمینه‌ی میانجیگری منازعات اعم از دیپلماسی پیشگیرانه، برقراری صلح و پایداری از آن و ایجاد صلح کمک می‌کند. با این حال، نیاز به همکاری قوی بین ساختارهای ایجاد صلح، هم به صورت عمودی (از سازمان‌های منطقه‌ای به سطح سازمان ملل متحد) و (هم به صورت افقی (بین و در سراسر مناطق) وجود دارد. دیپلماسی فرهنگی، ابزار و معنایی از ایجاد صلح و حل تعارض است، و هر کشوری می‌تواند از طریق آن به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات و صلح کمک کند. دیپلماسی فرهنگی، در وهله‌ی اول، تلاش برای ترویج صلح و ثبات جهانی از طریق تقویت و حمایت از روابط فرهنگی، همچنین تسهیل تعامل بین افراد با پیشینه‌های فرهنگی، علمی و حرفه‌ای در سراسر جهان است. ما در حال زندگی در جهان مدام به طور فزاینده هستیم، و به همین دلیل، تعامل سازنده، نیازی اساسی برای صلح و ثبات جهانی است. همانطور که می‌دانیم، جهانی شدن و وابستگی متقابل، منافع و فرصت‌هایی برای بسیاری از مردم در بسیاری از نقاط جهان به ارمغان آورد.

دیپلماسی فرهنگی، مجموعه‌ای از نسخه‌ها و مقرراتی را به دنبال دارد که عمل به آن‌ها موثر است، و بدین قرارند: به رسمیت شناختن صریح و درک پویایی‌های فرهنگی خارجی و رعایت اصول حاکم بر پایه‌ی گفت و شنود، نیز تبادل ایده‌ها، اطلاعات، هنر، روش زندگی، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها، باورها و جنبه‌های دیگری از فرهنگ. نکته‌ی قابل توجه این است که دیپلماسی در حالی مذاکره‌ی صلح است، که استفاده از زور را حذف نمی‌کند؛ البته استفاده از زور به عنوان یک قاعده در صورتی که راه‌های دیگری برای حل یک مشکل بین‌المللی و یا درگیری وجود داشته باشد، پذیرفته نیست. این اندیشه‌ها از سازمان ملل متحد است که استفاده از زور باید آخرین راه حل باشد؛ بنابراین، صلح، مدارا و خلع سلاح را باید ترویج داد و از آن حمایت نمود. سازه‌های صلح، یک چارچوب مفهومی جدیدی برای فهم و توصیف عواملی است که جامعه‌ی مسالمت آمیز را ایجاد می‌کند.

شاخص صلح جهانی، محیط 'مطلوب' برای رشد صلح را توصیف می‌کند، که ساختار آن از عناصر زیر تشکیل شده است:

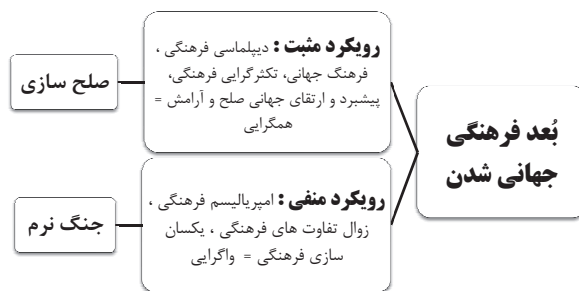
۱. عملکرد خوب دولت؛
 ۲. محیط سالم کسب و کار؛
 ۳. توزیع عادلانه‌ی منابع؛
 ۴. پذیرش حقوق دیگران؛
 ۵. روابط دوستانه با دولت‌های همسایه؛
 ۶. جریان آزاد اطلاعات؛
 ۷. سطوح عالی آموزش و پرورش؛
 ۸. سطح پایین فساد (On Cultural Diplomacy, 2012, ICD).
- در پروسه‌ی رو به رشد جهانی شدن، وابستگی به یکدیگر و گسترش فن آوری

ارتباطات جمعی، دیپلماسی فرهنگی برای ترویج صلح و ثبات سراسر جهان، دارای اهمیت است. دیپلماسی فرهنگی، دارای توانایی منحصر به فردی برای نفوذ در افکار عمومی جهانی و ایدئولوژی افراد، جوامع، فرهنگ‌ها و یا سازمان‌ها است که می‌تواند به تحقق پنج اصل زیر سرعت بخشد:

- احترام و به رسمیت شناختن تنوع و میراث فرهنگی؛
- گفتگوی فرهنگی جهانی؛
- عدالت، برابری و وابستگی متقابل؛
- حفاظت از حقوق بشر بین‌المللی؛
- و صلح جهانی و ثبات.

با انجام اصل اول و دوم، اصل سوم و چهارم ممکن می‌گردد و در نهایت، صلح و ثبات جهانی محقق می‌شود.

به طور کلی، شاید بتوان تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر صلح سازی در فضای جهانی شدن و متاثر از پروسه‌ی جهانی شدن را به صورت نمودار ذیل نشان داد:



می‌توان گفت، شبکه‌های بین‌المللی، دولت‌ها، شرکت‌ها، سازمان‌های غیر دولتی و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی که روند جهانی شدن را تشدید می‌کنند، نیاز به ارتباطات میان فرهنگی را تقویت می‌نمایند. اکثر فعالیت‌های انسانی که به فعالیت‌های جامعه مربوط می‌گردد، با فرهنگ شکل گرفته است (Piotrkiewicz, 2010: 67-68).

جهان، هرچه بیشتر در حال یکی شدن و بهم پیوستن است و جهانی شدن، نقش مهم در فرآیند مزبور ایفا می‌کند. در فضای متأثر از جهانی شدن، نمی‌توان اهمیت مذاکرات موفقیت آمیز را به منظور برقراری ارتباط موثر درون فرهنگ‌های مختلف نادیده گرفت. فرهنگ، بسترهای نرم افزاری (پلت فرم) برای روابط بین‌المللی، جنبه‌ی تعیین کننده‌ی

روابط سیاسی و اقتصادی میان کشورها و تضمینی برای حفظ حق حاکمیت و استقلال کشورها، و ابزاری برای فعالیت‌های سیاسی - دیپلماسی فرهنگی و ترویج و توسعه‌ی فرهنگ‌ها در جهان است (Zenderowski, Cebul, Krycki, 2010: 128).

نمی‌توان از نظر دور داشت که تفاوت میان فرهنگ‌ها، در سطح بین‌المللی و همچنین در سطح داخلی، ایجاد چالشی بزرگ برای دیپلماسی است (Zdziech, 2012: 1).

آن چه بدیهی است، این است که پدیده‌ی جهانی شدن با انقلاب فن آوری و ارتباطات هدایت می‌شود و انقلاب مزبور، نیروی اساسی جهانی شدن است که "فشرده سازی فضا و زمان" را ایجاد می‌کند. جهانی شدن، افراد را از نقاط مختلف جهان به یکدیگر نزدیک کرده و با گسترش فناوری ارتباطات و تکنولوژی اطلاعات، دهکده‌ای جهانی را ایجاد کرده، اما با این وجود، هنوز در اهمیت نقش جهانی شدن و به دنبال آن مبحث فرهنگ و تأثیر آن در فضای جهانی، می‌توان به دو مفهوم «امپریالیسم فرهنگی» و «دیپلماسی فرهنگی» اشاره نمود.

امپریالیسم فرهنگی به نوعی به وجه انتقادی و بدبینانه از تأثیر فرهنگ و ارتباطات میان فرهنگی تمرکز داشته و شاید بتوان در این میان به نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها که توسط ساموئل هانتینگتون مطرح گردیده، اشاره نمود.

برخلاف رویکرد پیشین از مقوله‌ی فرهنگ، مفهوم دیپلماسی فرهنگی با دیدی خوش بینانه برای برقراری روابط بین‌المللی با تأکید بر عنصر فرهنگ، به ویژه فرهنگ صلح سازی، جهانی شدن را مد نظر قرار می‌دهد و شاید بتوان مبحث گفت‌وگوی تمدن‌ها را در همین رویکرد جای داد. می‌توان گفت، دیپلماسی فرهنگی، نقش برجسته‌ای در ساختن پل‌های تفاهم در میان فرهنگ‌های مختلف و جلوگیری از برخورد تمدن‌ها ایفا می‌کند.

همان‌گونه که مطرح گردید، دیپلماسی فرهنگی، اغلب در ادبیات به عنوان جزئی از دیپلماسی عمومی و یا به عنوان شکلی از قدرت نرم نامیده می‌شود، در حالی که قدرت سخت، توانایی مرعوب کننده (از طریق نظامی و یا به معنای اقتصادی) است.

قدرت نرم، وسیله‌ای برای جذب و متقاعد کردن محسوب می‌شود. شاید چنین به نظر رسد که دیپلماسی فرهنگی، ابزاری در دست دولت‌ها است؛ اما این اشتباه بزرگ قرن ما است؛ زیرا مردم در سراسر جهان به طور فزاینده‌ای دولت‌ها را به عنوان شکل فاسد قدرت دانسته، و نسبت به فعالیت‌های آن‌ها اظهار بی‌اعتمادی می‌کنند. نهادهای فرهنگی در زمان مشکلات سیاسی، بهتر از دیپلمات‌ها، فعالیت می‌نمایند (Bound et al., 2007: 56).

نکته‌ی قابل توجه این است که امروزه با بروز پدیده‌ی تمدن دیجیتال در فضای جهانی

شدن، افراد در هر نقطه از دنیا به دو دلیل ذیل به عنوان دیپلمات‌هایی در تلاش برای مشارکت سیاسی و ایجاد امنیت محیطی صلح آمیز هستند.

نخست این که در درون یک دولت (کشور)، ممکن است ملل مختلف با فرهنگ‌های متفاوت، توانایی هم زیستی داشته باشند، که در چنین حالتی، مؤسسات فرهنگی دولتی، اغلب برای ترویج فرهنگ غالب در برابر اقلیت‌ها، و پرورش نوعی سازگاری از فرهنگ در دولت، به تقویت رابطه‌ی دانش و قدرت تمایل دارند، و به همین دلیل، نهادهای فرهنگی غیر دولتی برای ترویج عدم تجانس و کثرت فرهنگی، بهتر تلقی می‌شوند.

دوم این که قصد و منظور مردم عادی برای ترویج روابط فرهنگی، اغلب حقیقی و واقعی‌تر از دولت‌هاست؛ دولت‌ها عمدتاً در اتخاذ رویکردهایی در روابط بین‌المللی و سیاست خارجی خود، بیشتر بر منافع ملی تمرکز دارند؛ به عبارتی، فرهنگ و روابط میان فرهنگی اگر به عنوان ابزاری برای قدرت سیاسی و منفعت رسانی صرف برای نخبگان در قدرت گردد، دیپلماسی فرهنگی نه تنها سبب دستیابی به صلح و امنیت جهانی نخواهد شد، بلکه به همان مفهوم امپریالیسم فرهنگی باز می‌گردد (Federica, 2011, 2011).

با توجه به آن چه که بیان گردید، می‌توان گفت، دیپلماسی فرهنگی به عنوان یک ابزار کارآمد و قابل انعطاف در سیاست خارجی، ارتقای سطح روابط دولت‌ها و به تبع آن افزایش تفاهم میان ملت‌ها و ایجاد صلح و ثبات بین‌المللی است. این ابزار مهم از طریق گسترش مبادلات فرهنگی - هنری، توسعه‌ی همکاری‌های علمی آموزشی و تعامل نخبگان و جوامع، آموزش زبان و رفع موانع موجود زبانی، بسترهای مناسب درک متقابل جوامع انسانی را از یکدیگر فراهم می‌آورد (صالحی امیری و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

نتیجه‌گیری

جهانی‌شدن، سیستم جامعی است که بر جنبه‌های مختلف زندگی از جمله دیپلماسی تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای که باعث تنوع فعالیت‌های دیپلماتیک می‌گردد. شاید تکامل روند دیپلماسی از کلاسیک به دیپلماسی چند جانبه، دیپلماسی رسانه‌ای، دیپلماسی هوشمند و اشکال دیپلماسی، متأثر از پدیده‌ی جهانی شدن باشند. دیپلماسی در دنیای جهانی نه تنها با منافع و مسائل امنیتی، قلمروها و اقتصاد کشورها در ارتباط است، بلکه به ارتباطات در حوزه‌های فرهنگ، علم، ورزش و هنر نیز پرداخته و حتی پا را فراتر نهاده به مسائل امنیت انسانی، حقوق بشر و صلح نیز می‌پردازد.

در یک جمع بندی کلی در رابطه با نقش دیپلماسی فرهنگی در ایجاد صلح و امنیت بین‌المللی می‌توان گفت: دیپلماسی فرهنگی با تأکید بر اتخاذ رویکردهایی برای هم

زیستی مسالمت آمیز، تبادل مراودات و ارتباطات فرهنگی و در نتیجه شکل دادن جامعه‌ای جهانی با محوریت امنیت، حقوق بشر، آزادی، مردم سالاری و صلح سازی، بیشتر به سمت دیپلماسی پیشگیرانه و ممانعت از نظامی شدن صلح سازی و دخالت نظامی در حفظ و بقای صلح به ویژه در کشورهایی که حوادث و شورش‌های جنگ‌های داخلی را از سر گذرانده اند، متمایل اند. اهداف اساسی دیپلماسی فرهنگی در هر کشور، به سه مرحله ذیل تقسیم شود:

- ۱- ارائه‌ی دیدگاه روشن و موجه نسبت به فرهنگ ارزشی و رفتاری نظام برای بازیگران مختلف عرصه‌ی بین‌الملل شامل دولت‌ها، سازمان‌های دولتی بین‌المللی و غیردولتی، نهادهای جوامع مدنی و افکار عمومی؛
- ۲- استفاده از ابزارها و مکانیسم‌های فرهنگی برای معرفی و انتقال فرهنگ و تمدن یک سرزمین به سرزمین و فرهنگ دیگر به عنوان نمونه‌ی بارزی از قدرت نرم و نفوذ؛
- ۳- جلوگیری از جنگ و توسعه‌ی روابط صلح آمیز.

هنگامی که یک اقدام دیپلماتیک بی نتیجه و غیر موثر واقع شود، جنگ آغاز می‌شود. برای رسیدن به سطحی از اهداف منافع ملی، فرهنگ در عرصه‌ی خارجی و مناسبات دیپلماتیک، یک ابزار است.

دیپلماسی‌های فرهنگی، رسانه‌ای و ارتباطات میان فرهنگی، جایگزین دیپلماسی‌های سنتی گردیده که منجر به ایجاد صلح پایدار برآمده از خواست ملت‌هاست. با توجه به روند فعلی جهانی شدن و یکپارچه سازی فشرده و گسترده‌ی بین‌المللی، دیپلماسی فرهنگی به طور فزاینده‌ای در فرم‌ها و شکل‌های متنوعی استفاده می‌شود و نقش مهمی در دیپلماسی هر کشور ایفا می‌کند، که به دلیل فراگیر بودن آن، اثرات زیادی بر روی اعتماد سازی، کمک به تعمیق و تحکیم بیشتر روابط سیاسی و اقتصادی بین دو کشور دارد.

صلح سازی یکی از فرعیات جهانی شدن فرهنگ تلقی می‌شود. با بسترسازی لازم و ایجاد ظرفیت سیاسی در میان دولت‌ها، جهانی شدن در عرصه‌ی فرهنگی، روندی شتابنده پیدا نموده است. دیپلماسی فرهنگی به عنوان ابزاری کارآمد و قابل انعطاف در سیاست خارجی، زمینه ساز ارتقای سطح مناسبات میان دولت‌ها و به تبع آن افزایش تفاهم میان ملت‌ها و ایجاد صلح و ثبات بین‌المللی است. این ابزار مهم، از طریق گسترش مبادلات فرهنگی - هنری، توسعه‌ی همکاری‌های علمی - آموزشی، تعامل نخبگان جوامع، آموزش زبان، رفع موانع زبانی و ...، بسترهای مناسب درک متقابل جوامع بشری از یکدیگر را فراهم می‌آورد.

به طور کلی، شاید بتوان گفت، دیپلماسی فرهنگی در کشورهایی که بازیگر عمده‌ی

نظامی یا اقتصادی جهانی به شمار نمی روند، از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است، اما این بدین معنا نیست که آن دسته از کشورهایی که از قدرت تکنولوژیک، اقتصادی و نظامی بالایی برخوردارند، از این ابزار بی نیازند، بلکه بالعکس، این گونه کشورها هنگامی که پا به عرصه‌ی دیپلماسی فرهنگی می‌گذارند، به دلیل بهره‌مندی از پشتوانه‌های قوی فنی - اقتصادی، در این حوزه نیز موفق ترند. در نهایت می‌توان در اهمیت مبحث صلح سازی متأثر از دیپلماسی فرهنگی گفت، در جوامع درگیر در جریان منازعات و جنگ‌های داخلی و خارجی، ساختار نوین جهانی با ماهیتی فرهنگی و با تبدیل اطلاعات به نماد از طریق گسترش ارتباطات رسانه‌ای، موجب ایجاد فضای مجازی و به تبع آن فرهنگ مجازی و گسترش مراودات ملت‌ها با یکدیگر، مراودات فرهنگی، آگاهی از حقوق و آزادی‌های افراد، کاهش تنش‌های جنگ، ایجاد امنیت و صلح سازی می‌گردد.

منابع

- آشفته تهرانی، امیر (۱۳۸۶)، جامعه شناسی جهانی شدن، تهران، نشر دانژه.
- بیات، عبدالرسول و دیگران (۱۳۸۶)، فرهنگ واژه‌ها، قم، اندیشه و فرهنگ اسلام، چاپ سوم.
- بیلِس، جان؛ اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست، ترجمه‌ی ابوالقاسم راه چمنی، تهران، موسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران
- سلیمی، حسین (۱۳۸۲)، دیپلماسی فرهنگی در عصر جهانی شدن، نشریه‌ی بازتاب اندیشه، شماره‌ی ۴۲.
- شعاعی، محمدعلی (۱۳۷۴)، آشنایی با مفاهیم فرهنگ و روابط فرهنگی، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی.
- شهرام نیا، امیر مسعود (۱۳۸۵)، جهانی شدن و دموکراسی در ایران، تهران، نشر نگاه معاصر.
- صالحی امیری، سید رضا؛ محمدی، سعید (۱۳۸۹)، دیپلماسی فرهنگی، تهران، انتشارات ققنوس.
- کچوئیان، حسن (۱۳۸۲)، جهانی شدن و فرهنگ، معضله‌ای حل ناشدنی، مجله‌ی نامه‌ی انسان شناسی، شماره‌ی ۴.
- نش، کیت (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه‌ی محمد تقی دلفروز، با مقدمه‌ی دکتر حسین بشیریه، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول.
- پایگاه خبری تحلیل الف، دیپلماسی فرهنگی به مثابه‌ی بخشی از روابط خارجی، کد مطلب: ۱۷۱۲۷۷، (دسترسی در ۱/۹/۱۳۹۱). <http://alef.ir/vdccmsqsm2bqmi8.ala2.html?171277>

- خبرگزاری فارس نیوز، فرهنگ، دیپلماسی فرهنگی و سیاست خارجی، (دسترسی در،
http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13901208000408, 90/12/08)
- Agostinelli, Margarita Alexandra , (2012), Cultural diplomacy and the concept of the Other, The International Conference on Cultural Diplomacy & the UN New York & Washington, D. C. Margarita Alexandra Coppi Agostinelli
- Amirkhanyan, Lianna , (2011), globalitation and international relations, Translator and Specialist of cross-Cultural communication , Representative form Yerevan, Armenia
- Baylis, Smith, Owens , (2008), The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations, 4th ed. , Oxford University Press, Oxford.
- Bound, K. , Briggs, R. , Holden, J. and Jones, S, (2007), “Cultural Diplomacy”, Demos, at http: //www. demos. co. uk/files/Cultural%20diplomacy%20-%20web. pdf?1240939425
- Chey, Jocelyn , (2010), CULTURAL DIPLOMACY AND AUSTRALIA-CHINA CULTURAL RELATIONS, AIIA NSW Branch Charteris Lecture 20
- Cummings, Milton C, (2003), Cultural Diplomacy and the US Government: A Survey. Washington DC: Center for Arts and Culture.
- federica , Cultural Diplomacy Is Ours , 11 April 2011, http: //www. culturaldiplomacy. org/culturaldiplomacynews/index. php?Comment-on-Cultural-Diplomacy-4 The Japan Foundation, New York.
- Fukushima, Akiko , (2011), Conflict and Culture Fostering Peace through Cultural Initiatives, Joint Research Institute for International Peace and Culture Aoyama Gakuin University
- ICD, (1998), “What Is Cultural Diplomacy?” at http: //www. culturaldiplomacy. org/index. php?en_culturaldiplomacy.
- ICD , (1998), Importance of Cultural Diplomacy , http: //www. culturaldiplomacy. org/academy/index. php?Importance-of-Cultural-Diplomacy
- Kang, Hyungseok, (2011), Reframing Cultural Diplomacy: International Cultural Politics of Soft Power and the Creative Economy , Culture, Media & Creative Industries King’s College London
- Kuźniar R, (2007), Soft Power i wielkość Ameryki, [in:] Nye J. , (2007), Soft Power. Jak osiągnąć sukces , polityce światowej, Warszawa: Wydawnictwa

Akademickie i Profesjonalne, p. 11

- Mark S, (2009), "A Greater Role for Cultural Diplomacy", Clingendael Discussion Papers in Diplomacy, at http://www.clingendael.nl/publications/2009/20090616_cdsp_discussion_paper_114_mark.pdf.

- Mattes, Danielle, (2010), Culture, Globalization, and International Relations. International Symposium on Cultural Diplomacy

-Melissen J, (2005), Wielding Soft Power: The New Public Diplomacy, , Clingendael: Netherlands Institute of International Relations. ; Taylor P. , What is a Public Diplomacy?, Institute of Communications Studies, University of Leeds, www.leeds.ac.uk/ics/what-pd-pdf

- Nye, Joseph , (2010), Soft Power: The Means to Success in World Politics, Public Affairs, New York. pp. 5-15

-Piotrkiewicz T, (2010), Międzynarodowe Stosunki Kulturalne. Warszawa: Wydawnictwo Naukowe PWN

- Ryniejska, Marta – Kiełdanowicz, (2005), Cultural Diplomacy as a Form of International Communication, University of Wrocław Institute for International Studies The Section of International Communication

- Schirch, Lisa, (2008), Strategic Peacebuilding: State of the Field, Peace Prints: South Asian Journal of Peacebuilding, Vol. 1, No. 1

- Telles Ribeiro, E, (2008), Cultural diplomacy: an instrument of foreign policy. SIFA Ambassador Talks Program. Bangkok.

- Zdziech, Sylwia, (2012), Cross-cultural Communications: A Real Challenge For Diplomats?, Master of Science in International Business Economics Lazarski University Warsaw

